

مبارزه

در بیرون مبارزه ادامه داشت. مردان و زنان دلیر ما به مبارزه و مقاومت مسالمت آمیز خود در برابر تجاوز نیرومند و خشن دولت که بخوبی موضع گرفته بود ادامه میدادند و ضمناً کاملاً توجه داشتند که پیروزی به این زودیها و در ظرف امروز و فردا برای ایشان در پیش نیست. فشار شدید و تضيیقات روز افزون و بی‌امان دولت به جهانیان نشان میداد که مفهوم واقعی تسلط بریتانیا بر هند چیست. اکنون دیگر این تضيیقات و جنایات پنهان نمیماند و خود این امر برای ما يك نوع دلخوشی بوجود می‌آورد. در هند قدرت سر نیزه پیروز میشد اما همانطور که یکبار يك مرد جنگی بزرگ گفته است «با سر نیزه هر کاری میتوان کرد ولی بر روی آن نمیتوان نشست.»

ما فکر میکردیم که خیلی بهتر است باینصورت بر ما حکومت کنند تا اینکه خودمان جان و روحمان را بایشان بفروشیم و به فحشای اخلاقی تسلیم شویم. ما که در زندان نشسته بودیم و هیچ قدرت مادی برای مبارزه نداشتیم و بعدم فعالیت محکوم بودیم احساس میکردیم که از همین راه و بهمین شکل خیلی بیشتر از بسیاری کسان که آزاد بودند، به وطن خود خدمت میکنیم.

آیا ما مبیایست بعزت ضعف و ناتوانی خود آینده و هند را قربانی میساختیم و خود را نجات می‌دادیم؟ راست است که قدرت مقاومت آدمی محدود است و بسیاری از افراد جسماً قادر نبودند که زیاد مقاومت کنند و درگیر و دار مبارزات یا از پا می‌افتادند و میمردند یا از صفوف مبارزین بیرون میرفتند و یا گاهی به‌هدف خود خیانت هم میکردند اما با اینهمه هدف ما پیروز میشد. تا وقتی که ایدآلها همچنان درخشان و روحها تسلیم ناپذیر باقی بود هر گز شکستی روی نمی‌داد. شکست واقعی در خیانت به اصول، در انکار حقوق ملت و

در تسلیم پست و دنائت آمیز به بدی و دروغ، قرار داشت. معمولاً زخمهایی که با دست خودمان بر ما وارد میشود خیلی دیرتر از زخمهایی که دشمن بر ما وارد میسازد علاج میگردد و خیلی بیشتر آزارمان می دهد.

اغلب بعلت ضعفها و انحرافات فراوانی که بعضی هموطنان ما در راه مبارزه از خود نشان میدادند يك نوع خستگی و فرسودگی روحی برای ما پیش می آمد اما همواره پایان کار و هدف بزرگ ما غروری بمای بخشید که سرمان را راست نگاه میداشت. زیرا در واقع رویهمرفته ملت با کمال شایستگی بمبارزه پرداخته بود و برای هر فرد بسیار لذت بخش و غرور انگیز بود که یکی از افراد این مردم دلیر باشد.

در آن سالهای نافرمانی دوبار کوشش شد که مجمع عمومی کنگره را یکبار در دهلی و یکبار در کلکته تشکیل دهند. مسلم بود که يك سازمان که غیر قانونی اعلام شده بود نمیتوانست به آرامی و بدون مخاطره تشکیل جلسه دهد و هر کوششی برای تشکیل يك جلسه عمومی علنی به تصادم با پلیس منتهی میشد. در عمل هم جلسات کنگره با جبار و بر اثر هجوم پلیس و ضربات لاتی پراکنده گردید و عده زیادی بازداشت شدند و بزندان رفتند. معیناً این واقعیت بسیار جالب توجه بود که هر بار در مقابل دعوت کنگره برای تشکیل يك مجمع عمومی غیر قانونی که مسلماً با خطر مواجه میشد هزاران نفر نماینده از سراسر هند جمع شدند.

وقتی که خبر یافتیم عده زیادی از اهالی ولایات متحده در این جلسات و برای تشکیل کنگره نقش مهمی انجام داده اند بسیار خوشحال و مغرور میشدم. حتی مادرم نیز سعی کرده بود بهر قیمتی که باشد در کنگره کلکته که در مارس ۱۹۳۳ تشکیل میشد شرکت کند. او را همراه با «پاندیت مالایا» و دیگران در میان راه کلکته بازداشت کردند و بزندان بردند و چند روزی در «آسانسول» زندانی بود. قدرتی که او از خود نشان می داد برایم حیرت انگیز بود زیرا او دیگر بسیار ضعیف و در هم شکسته شده بود و از نظر جسمی نیروی زیادی نداشت. با اینهمه رفتن بزندان برایش کاملاً بی اهمیت بود. او آزمایشهای دشوارتری را هم با سر بلندی گذرانده بود. تنها پسرش، دو دخترش، دامادش و بسیاری کسان دیگر که برایش عزیز بودند هر يك از مدتها پیش در زندانها بودند. خانه خالی ما که ناچار به تنهایی در آن زندگی میکرد برایش صورت يك کابوس هول انگیز را داشت و بسا وجود اینها او شهامت و دلیری جسارت آمیز خود را از دست نمی داد.

بهمان نسبت که شدت و حرارت مبارزه کمتر میشد، اوضاع هم صورت آرامتری بخود میگرفت. در واقع مبارزه در يك حالت آرام و مداوم تثبیت گردید و دیگر حوادث شدید و هیجانات تند، جز با فاصله های زیاد، اتفاق نمی افتاد. در این زمان افکارم بیشتر متوجه

خارج میشد و در کشورهای دیگر سفر میپرداخت. تا آنجا که میتوانستم و در زندان برایم مقدور بود وضع دنیا را که در چنگال بحران و انحطاط دست و پا میزد^۱ مطالعه میکردم. هر چه کتاب در این باره بدستم میرسید میخواندم و هر چه بیشتر کتاب میخواندم میلم برای مطالعه و دانستن بیشتر میشد. هند با مشکلات خاصش و با مبارزاتش در نظرم فقط قسمتی از درام درد آلود و عظیمی بود که در جهان جریان داشت و جزئی از مبارزه سیاسی و اقتصادی نیروهای بشمار میرفت که در همه جا در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند و در صحنه‌های ملی و بین‌المللی با هم مقابله میکردند. در مبارزه عظیم جهانی هواداری و تمایل قلبی من همواره بصورت روز افزونی به اردو گاه کمونیست متوجه میشد.

از مدتها پیش بسوی سوسیالیسم و کمونیسم کشیده میشدم و روسیه مرا مجذوب خود میساخت. در روسیه شوروی چیزهای بسیاری هست که برای من خوشایند نیست. از میان بردن تمام عقاید مخالف، همه را بصورت هواداران یک رژیم در آوردن، و خشونت‌های بی‌پایان (به آنصورت که من فکر میکنم) برای اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های مختلف در نظر من ناپسند است. اما در جهان سرمایه‌داری هم خشونت‌ها و نابود کردن‌ها و از میان بردن‌ها وجود دارد. هر روز بیشتر و بهتر متوجه میشوم که اساس واقعی جامعه حریص ما و بطور کلی اساس مالکیت بر خشونت و تجاوز نهاده شده است. شکل کنونی جامعه و سیستم مالکیت بدون خشونت و بدون اعمال قدرت نمیتواند بیش از چند روز دوام بیاورد و از هم میپاشد. در واقع این مختصر آزادی سیاسی هم که دردنیای سرمایه‌داری وجود دارد در برابر ترس از گرسنگی بی‌معنی است. همین ترس است که در همه جا اکثریت عظیمی از مردم را ناچار میسازد که به اراده یک عده معدود تسلیم شوند و موجبات افتخار و سود و شهرت و ثروت آن اقلیت محدود را فراهم سازند.

بدینقرار ملاحظه میکردم که خشونت در هر دو طرف و هر دو وارد و مشترک بود منتها در اردوی کاپیتالیست و سرمایه‌داری خشونت ملازم رژیم بنظر میرسید و برای حفظ و بقای آن ضروری بود در حالیکه خشونت روسها، هر چند هم که بد بود، برای بوجود آوردن یک نظم نوین بر اساس صلح و همکاری و آزادی حقیقی توده‌ها، بکار میرفت. روسیه شوروی با وجود اشتباهات بزرگ و کوچک خود بر مشکلات فراوانی چیره شده بود و با گامهای غول آسا بسوی این نظم نوین پیش میرفت، در حالیکه سایر قسمت‌های جهان در چنگال بحران اقتصادی و انحطاط دست و پا میزد و از بعضی جهات بعقب بر میگشت. در کشور شوروی دنیای نوین و عظیمی در برابر دیدگان ما ساخته میشد. روسیه با پیروی از «لنین»

۱- منظور بحران عظیم اقتصادیست که مدتی پس از جنگ جهانی اول از سال ۱۹۲۹ شروع شد و تا چند سال

بزرگ بسوی آینده مینگریست و فقط بآنچه باید باشد فکر میکرد در حالیکه سایر کشورها در زیربنجه مرگبار گذشته بخفقان افتاده بودند و نیروی خود را برای حفظ بقایای پوسیده و بیفایده دورانهای نابودشده بکار میبردند. مخصوصاً پیشرفتهای عظیمی که در دوران رژیم شوروی در نواحی عقب مانده آسیای میانه حاصل شده بود در من تأثیر فراوانی ایجاد میکرد. در درونم کفه ترازوی سنجش بسوی روسیه متمایل میگشت. وجود سرمشق شورویها در میان تاریکیهای دنیائی که بخفقان افتاده بود برایم دلگرمی امیدبخشی بود.

پیروزی یا شکست روسیه شوروی در راه بوجود آوردن يك دولت کمونیستی هر چند از نظر تجربه عملی اهمیت فراوان دارد اما در هر حال باستحکام تئوریهها و مبانی فلسفی و نظری کمونیسم آسیبی نمیرساند. ممکن است بلشویکها اشتباه کنند یا بعلل ملی یا بین المللی شکست بخورند ولی حتی در اینصورت هم تئوریههای کمونیستی میتواند درست و صحیح باشد. اما خود همین تئوریهها هم میگویند که نادرست و بیجا خواهد بود اگر از آنچه در روسیه اتفاق افتاده است و می افتد کور کورانه پیروی شود زیرا انطباق نظریات کمونیستی با شرایط خاص هر کشور و با مرحله مخصوص تحول تاریخی آن بستگی دارد. در هر حال هند یا هر کشور دیگر میتواند از پیروزیها و همچنین از اشتباهات اجتناب ناپذیر بلشویکها استفاده کند. شاید بلشویکها سعی کرده اند که با سرعت زیاد پیش بروند و این امر هم از آنجهت بوده است که دنیائی دشمن، ایشانرا احاطه کرده بود و آنها از تجاوز خارجی میترسیدند. اگر کمی از سرعت اقدامات خود میکاستند ممکن بود از ناگواریها و ناملایماتی که در مناطق روستائی پیش آمده است کاسته میشد اما در چنین صورتی این سؤال پیش می آید که آیا میشد با روشهای ملایم و آرام تحولات و تغییرات اساسی و عمیق را بوجود آورد؟ در موقعیکه لحظات حساس فرا رسیده بود و ایجاب میکرد که اساس ساختمان اجتماعی تغییر پذیرد اقدامات اصلاح طلبانه و تغییرات جزئی نمیتوانست مشکلات و مسائلی را که جنبه حیاتی داشت حل کند. هر چند هم بعداً در حرکت بسوی ترقی میشد آهسته حرکت کرد در هر حال قدم اساسی می بایست بصورت قطع ارتباط کامل با گذشته و بریدن از نظم موجود برداشته میشد. زیرا دوران آن وضع بسر رسیده بود و اکنون در حرکت بسوی پیشرفتهای آینده فقط مزاحمی دست و پا گیر می بود.

در هند هم فقط يك برنامه انقلابی میتواند مسئله زمین و مسئله صنایع و سایر مسائل مهمی را که در برابر کشور قرار دارد حل کند. همانطور که آقای «للوید جورج»^۱ در

۱- دیوید اللویه جورج از سیاستمداران معروف انگلستانست که در منچستر متولد شد و از ۱۸۶۳ تا ۱۹۴۴

زندگی کرد و رهبر حزب لیبرال آنکشور بود. در زمان جنگ جهانی اول ابتدا وزیر تسلیحات و سپس نخست وزیر بریتانیا در کابینه ائتلافی زمان جنگ گردید و در رساندن بریتانیا به پیروزی نقش عمدهائی داشت - م.

کتاب «خاطرات زمان جنگ» خود مینویسد «اشتباهی از این بزرگتر وجود ندارد که بخواهند از روی يك گودال با دو قدم بپرند».

صرف نظر از موفقیت‌های روسیه، بطور کلی تئوری و فلسفه مارکسیستی بسیاری از زوایای تاریخ فکر را روشن میساخت. تاریخ در نظرم مفهوم جدیدی پیدا می‌کرد. توجیه مارکسیستی تاریخ آنرا بشکل تازه‌ئی نشان می‌داد و به آن صورت يك نمایشنامه عظیم و درام بزرگ را می‌بخشید که با نظم و ترتیب قاطع و دقیقی در حرکت بود. حرکتی که شاید غیر ارادی و از روی عدم توجه و شعور جریان داشت اما در هر حال اجتناب ناپذیر و حتمی بود. در نتیجه آینده، برعکس دورانهای هولناک و پراز فقر و درد گذشته و حال، هر چند هم خطرانی همراه می‌آورد با فراخی و با امیدهای فراوان بنظر من می‌رسید. مخصوصاً طرز تفکر علمی و منطقی مارکسیسم و دوری از هر نوع جمود فکری و اعتقادات خشک و قالبی^۱ بود که مرا مجذوب آن میساخت. البته دیده میشد که کمونیسم رسمی در روسیه و در سایر جاها برای خود بکرشته قالب‌های خشک بوجود آورده بود که بسیاری از مخالفین را مرتد می‌شورد و نابود می‌ساخت. ممکن است این امر با توجه به تغییرات شگرف و عمیقی که با سرعت فراوان در کشور شوروی روی میداد قابل فهم و توجیه و لازم باشد و يك مخالفت شدید و مؤثر احتمالی نتایج ناگوار بزرگی بوجود آورد که به شکست فاجعه آمیزی منتهی گردد، با اینهمه آن نوع عملیات شدید و خشونت آمیز خیلی خوشایند و پسندیده نبود.

با مطالعه در اوضاع جهانی چنین بنظر من می‌آمد که بحران اقتصادی و سقوط قیمت‌ها صحت نظریات و تحلیل و تجزیه مارکسیستی را به ثبوت میرساند. در موقعیکه سیستم‌ها و نظریات دیگر همه در باره بحران در تاریکی دست و پا می‌زدند و به بن بست افتاده بودند تنها مارکسیسم بود که کمابیش راه حل‌های مؤثر و رضایت بخش واقعی پیشنهاد می‌کرد. بهمان نسبت که این افکار در من رشد و افزایش مییافت از مشاهده اینکه نهضت نافرمانی عمومی ماضعیف میشود و موفقیت بدست نمی‌آورد بیشتر افسرده و ناراحت می‌شدم. دنیا با سرعت بسوی تکامل میرفت. خطر عظیم جنگ‌ها و فاجعه‌های بزرگ در پیش بود و ما بظاهر عقب می‌رفتیم. اما حقیقت اینست که ما هم بهر صورت پیش می‌رفتیم و در حرکت بودیم. آرامش و سکون در هیچ جا وجود نداشت. مبارزه ملی ما بصورت مرحله‌ئی از يك سفر دراز بشمار میرفت. تضیقات و فشارها و رنج‌ها ملت ما را برای مبارزات آینده آبدیده می‌کرد و او را ناچار میساخت افکار تازه‌ئی که دنیا را بشکان آورده بود مورد توجه قرار دهد. ما بر اثر این مبارزات نیرومندتر و با انضباط تر می‌شدیم و مخصوصاً از اینکه بتدریج عناصر ضعیف از صف مبارزه خارج میشدند صفوف ما استوارتر می‌گشت. بدینقرار زمان بنفع ما بود.

۱- ترجمه کلمه اروپائی «دوگم» Dogme است - م

باینصورت من ازدور آنچه را در شوروی ، آلمان ، انگلستان ، آمریکا ، ژاپن ، چین ، فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا و اروپای مرکزی روی میداد با کمال دقت و مراقبت مطالعه میکردم و سعی داشتم پیچیدگیهای غامض مسائل جاری را درک کنم و بفهمم . حوادث مختلف را در هر کشور جداگانه مطالعه میکردم و در عین حال مجموع جریان بادهائی که طوفان جهانی را تشکیل میداد یکجا و با هم در نظر میگرفتم .

طبعاً شکستهای پشت سرهم کنفرانسهای بین المللی در مورد پیدا کردن راه حلی برای بیماریهای سیاسی و اقتصادی و مسئله خلع سلاح عمومی و نظایر این مسائل در نظر من اهمیت کمتری داشت و مسائل ملی خودمان مخصوصاً مسئله فرقه‌های مذهبی بیشتر در برابرم قرار میگرفت. میدیدم که در هند ما با منتهای حسن نیتی که داشتیم نمیتوانستیم مسئله فرقه‌های مذهبی را با وجود اهمیت فراوانی که بر ایمان داشت حل کنیم. سیاستمداران اروپا و آمریکا نیز با وجود اینکه میدانستند که عدم توافق آنها و شکست این کنفرانسها عاقبت به یک جنگ بزرگ و یک فاجعه جهانی منتهی خواهد شد نمیتوانستند بایکدیگر هماهنگ شوند. در واقع در هر دو مورد مذاکرات بیفایده و بی نتیجه بود زیرا کسانی که این کارها را در دست داشتند جرأت نداشتند در راه درست قدم گذارند و قلباً مایل نبودند که مشکلات را حل کنند .

در حالیکه در باره این اضطرابات و این کشمکشهای جهانی فکر میکردم تا اندازه‌ئی غمهای شخصی و ناراحتیهای ملی خود را از یاد میبردیم . حتی گاهی فکر این واقعیت که من در چنین قرن و در چنین دوران پر انقلابی از تاریخ دنیا زندگی میکنم مرا شادمان میساخت و بنشاط میآورد . با خود فکر میکردم شاید من هم باید در همین گوشه دنیا سهم خود را در تغییرات بزرگی که پیش خواهد آمد اجرا کنم . شاید اگر زمان دیگری میبود ملاحظه محیط پر اضطراب جهان و خشونت هائی که در همه جای آن بچشم میخورد خیلی بیشتر مایه رنج میگشت .

چیزی که مخصوصاً اسباب افسردگی و تأسف میشد مشاهده مردان و زنان باهوش و ذکاوتی بود که با انحطاط بشری خو گرفته بودند و سقوط فکری ایشان با اندازه‌ئی رسیده بود که انگار دیگر رنج و فقر و مصیبت و جنایت‌های غیر انسانی را درک نمیکردند. ابتدای پرهیا هوولاف و گرافهای میان تهی ، محیط فکری و روحی را بخفقان میانداخت و بسیاری مردم نیک و پاکدل با زهم خاموش میماندند و عکس العملی از خود نشان نمیدادند. پیروزی هیتلر و «ترور فیهوئی»^۱ که توسعه مییافت روحم را درهم میفشرد و برایم ضربت طاقت-

۱- منظور از ترور فیهوئی بهشت خشونت آمیز هیتلریها و ناسیونال سوسیالیستهای آلمان است که افراد آن

پیراهن فیهوئی میپوشیدند و پس از روی کار آمدن هیتلر به تجاوزات و خشونت‌های نفرت انگیز خود توسعه دادند - م

فرسائی بود منتها خود را با این فکر تسلی میدادم که این پیروزی موقتی و گذران خواهد بود. گاهی هم چنین بنظرم میرسید که تمام تلاشها و کوششهای آدمی بیپوده است و گویی ماشین زندگی کور کورانه حرکت میکند و از انسان حقیر و بیچاره در مقابل آن کاری ساخته نیست.

با وجود این مشکلات فکری، فلسفه کمونیستی زندگی به من نیرو میداد و مرا به آینده امیدوار میساخت. اما با خود فکر میکردم چگونه ممکن است آنرا در هند بکار بست؟ ما هنوز مسئله استقلال سیاسی خود را حل نکرده بودیم. هنوز افکار ما از نظریات ناسیونالیستی پر بود. آیا ما میتوانستیم مسائل اقتصادی را با مسئله آزادی یکبارهم مطرح سازیم یا اینکه میبایست آنها را جدا از هم و در دو مرحله مجزا، هر چند هم که فاصله شان کم باشد، حل کنیم؟ حوادث جهانی و اتفاقاتی که در خود هند روی میداد ناچار مسائل اجتماعی و اقتصادی را در درجه اول اهمیت قرار میداد و بنظر میرسید که استقلال سیاسی نمیتواند تا مدت زیادی از تحولات اجتماعی دور بماند و در هر صورت این موضوعها هم باید مورد توجه قرار گیرد.

سیاست دولت بریتانیا در هند طبقاتی را که از نظر اجتماعی مزتجع بودند بمخالفت با استقلال سیاسی کشانیده بود. این امر اجتناب ناپذیر بود و من هم از این جهت بسیار خوشوقت بودم زیرا طبعاً طبقات و گروههای مختلف در هند از یکدیگر مجزا میشدند. آیا دیگران هم این وضع را می پسندیدند و از آن خوشوقت بودند؟ ظاهراً جز عده بسیار کمی چنین فکر نمیکردند. راست است که يك عده کمونیستهای معتقد در شهرهای بزرگ وجود داشتند اما آنها با نهضت ملی مخالف بودند و بشدت از آن انتقاد میکردند. نهضت متشکل کاری مخصوصاً در بمبئی و تا اندازه کمتری در کلکته، نیز برای خود تمایلات سوسیالیستی داشت اما این نهضت هم تجزیه شده بود و تحت فشار و تأثیر بحران جهانی قرار گرفته بود. در میان جوانان تحصیل کرده و حتی در میان کارمندان باهوش دولت يك نوع تمایلات مبهم کمونیستی و سوسیالیسی رواج یافته بود. مردان و زنان جوان عضو کنگره که معمولاً کتب «برایس» را درباره دموکراسی میخواندند یا آثار «مورلی» و «کایت» و «مازینی» را مطالعه میکردند اکنون کتابهایی درباره سوسیالیسم و کمونیسم و روسیا شوروی را - اگر بدستشان میرسید و پیدا میکردند - میخواندند. ماجرای توطئه «میروت» و محاکمات کارگران مترقی^۱ تا اندازه زیادی براهنمائی افکار مردم در جهت این تمایلات جدید کمک کرد. بحران اقتصادی نیز توجه عمومی را بخود متوجه میساخت. در همه جا يك روح جدید برای تحقیق و جستجو بوجود آمده بود و اکنون همه کس درباره نظم

موجود و درستی شکل کنونی جامعه تردید داشت. بخوبی محسوس بود که افکار در جهات تازه‌ئی بحرکت آمده و يك باد جدید آنها را بتکان آورده است اما این باد هنوز صورت يك نسیم بسیار ضعیف و مشکوک‌کی را داشت. بعضی‌ها هم با افکار فاشیستی لاس میزدند رویهمرفته عدم يك ایدئولوژی مشخص و روشن در هند محسوس بود و هنوز مجموعاً تمایلات ملی و ناسیونالیستی بر افکار تسلط داشت و مسائل اقتصادی و اجتماعی چنانکه باید افکار را جلب نمی‌کرد.

در نظر من کاملاً روشن بود که تا وقتی استقلال سیاسی تأمین نشده است ناسیونالیسم همچنان اساسی‌ترین ضرورت مورد احتیاج ما باقی خواهد بود و بهمین جهت هم کنگره (صرف نظر از بعضی محافل و سازمانهای کارگری) مترقی‌ترین سازمانهای هند بوده و هنوز هم هست و بهمین دلیل نیز نیرومندترین سازمانها می‌باشد. در طی سیزده سال اخیر کنگره در تحت رهبری گاندی‌جی توده‌های مردم را بشکل فوق‌العاده‌ئی بتکان آورده و با وجود ایدئولوژی مبهم و بورژوائی خود به هدفهای انقلابی خدمت کرده است. کنگره هنوز يك سازمان بیفایده و بدون استفاده نیست و تا وقتی که ضرورت‌های ملی و تحصیل استقلال سیاسی جای خود را به ضرورت تحولات اجتماعی نداده است باز هم دبستگاه و سازمان مفیدی خواهد بود. اما طبیعی است که برای آینده کنگره باید هم از نظر ایدئولوژیک و فکری و هم از نظر طرز کار و عمل خود پیشرفتهائی حاصل کند تا بتواند در راههای دیگری نیز پیشروی داشته باشد.

بدینقرار در نظر من رها کردن کنگره و جدا شدن از آن در مرحله کنونی بمعنی جدا شدن از حیاتی‌ترین تمنیات و ضروریات ملت و صرف نظر کردن از نیرومندترین سلاح مبارزه بود و شاید هم سبب میشد که نیروهای ملت در راه ماجراهای بیفایده و غیر مؤثر به هدر رود. اما کنگره فعلاً سازمانی نبود که بتواند راه حلهای انقلابی و تغییرات اساسی را برای مسائل اجتماعی نیز بپذیرد. اگر اکنون يك چنین موضوعاتی در برابر کنگره قرار میگرفت نتیجه‌اش این میشد که آنرا بدو قسمت یا بیشتر منشعب سازد و یا لااقل سبب شود که يك قسمت عمده نیروها از آن جدا شوند. خود این امر هم اهمیتی نمیداشت و خالی از فایده‌ئی نمیبود اما بشرط آنکه مسائل روشن‌تر مطرح میگشت و گروههای مستحکم و واستواری بصورت يك اکثریت و يك اقلیت در کنگره بوجود می‌آمد که از يك برنامه تحول و تغییر اساسی جداً هواداری کند ولی در وضع کنونی چنین امری هم مقدور نبود.

در آنوقت کنگره در واقع بمعنای گاندی‌جی بود و آیا گاندی‌جی چه میخواست بکند؟ گاندی‌جی از نظر ایدئولوژی گاهی بشکل حیرت‌انگیزی عقب مانده و کهنه فکر بود. با وجود این او در عمل بزرگترین مرد انقلابی در دورانهای اخیر هند بود. او يك

شخصیت بی نظیر و منحصر بفرد بود و هرگز نمیشد او را با میزانها و معیارهای معمولی سنجید یا حتی مقیاسهای عادی منطق را درباره او بکار بست. اما از آنجا که او در عمق روح خود انقلابی بود و مصمم بود که استقلال سیاسی را برای هند تأمین کند ناچار تا وقتی که استقلال و آزادی بدست نمی آمد او بیک نقش سازش ناپذیر را اجرا میکرد و در همین ضمن نیروهای توده ها را نیز بحرکت می آورد و من امیدوار بودم که خود او هم قدم بقدم بسوی هدفهای اجتماعی پیش خواهد آمد.

کمونیستهای متعصب چه در هند و چه در خارج از هند، از سالها پیش همواره گاندی جی و کنگره را مورد حملات شدید خود قرار داده اند و انواع اتهامات پست و نا روا را به رهبران کنگره نسبت میدهند. بسیاری از انتقادات آنها در زمینه های تئوری و ایدئولوژی بجا و صحیح بوده است و جریانات بعدی حوادث هم درستی قسمتی از آنها را تأیید کرده است. بعضی از نخستین تجزیه و تحلیل های کمونیستهای درباره وضع کلی سیاست هند بشکل نمایانی صحیح در آمده است. اما همینکه آنها از زمینه اصول خارج میشوند و به جزئیات می پردازند و مخصوصاً وقتی که نقش کنگره را تشریح می کنند بشکل یأس انگیزی دچار اشتباه می شوند.

یکی از دلایل قلت عدد کمی نفوذ کمونیستهادر هند اینست که بجای آنکه به تعلیم و رواج تعلیمات و نظریات علمی کمونستی پردازند و بکوشند افکار مردم را بالا بیاورند و با خود موافق و همراه سازند قسمت عمده کوشش خود را برای بدگفتن و دشنام دادن بدیگران صرف می کنند. این امر عکس العملهایی بر ضرر ایشان ایجاد میکند و موجب حملات ناشایست نسبت به خودشان می شود. اغلب آنها عادت کرده اند که در زمینه های کارگری به فعالیت و مبارزه پردازند. در این قبیل محیطها معمولاً دوسه شعار صحیح برای جلب کارگران کافیست. اما برای جلب یک فرد روشنفکر و تحصیل کرده چند شعار از این قبیل کفایت نمیکند.

کمونیستهای توجیه ندارند که در هند امروز طبقه متوسط تحصیل کرده و روشنفکر، انقلابی ترین نیروهاست. با وجود اقدامات ناپسند کمونیستهای متعصب، بسیاری از روشنفکران هند به کمونیسسم متمایل و کشیده شده اند معذامیان نظریات و روش آنها با کمونیستهای فاصله عمیقی وجود دارد.

کمونیستهای میگویند که هدف رهبران کنگره اینست که از راه وارد ساختن فشار توده ها بر دولت، امتیازات بیشتری برای منافع سرمایه داران و زمینداران هند بدست آورند. بقول آنها منظور کنگره آنست که «عدم رضایت های اقتصادی و سیاسی و دهقانان و طبقات خورده بورژوا و کارگران صنعتی را برای منافع صاحبان صنایع و بانکداران

بمبئی و احمدآباد و کلکته مورد استفاده قرار دهد». کمونیست‌ها عقیده دارند که سرمایه‌داران هند در پشت پرده قرار گرفته‌اند و به کمیته‌عامله‌کنگره دستور می‌دهند که ابتدا يك نهضت وسیع توده‌ئی بوجود آورد و موقعی که نهضت با اندازه کافی توسعه یافت و به مرحله خطرناکی رسید آنرا متوقف سازد یا کنار بگذارد. بعلاوه کمونیست‌ها می‌گویند که رهبران کنگره در واقع نمی‌خواهند انگلیسیها از هند خارج شوند زیرا آنها می‌خواهند مردم گرسنه هند را مورد استثمار قرار دهند در حالی که طبقات متوسط هند با این قبیل نظریات موافق نیستند.

واقعاً حیرت‌انگیز است که کمونیست‌های واقعی و شایسته چنین تجزیه و تحلیل خیالی و غیرواقعی را بپذیرند اما در صورتی که آنرا بپذیرند و قبول کنند - که ظاهراً چنین هم هست - آنوقت تعجب آور نیست که باین شکل نمایان در هند با ناکامی مواجه می‌شوند. چنین بنظر میرسد که اشتباه اساسی آنها در اینست که نهضت ملی هند را هم با موازین کارگری اروپا می‌سنجند و چون بارها دیده‌اند که رهبران نهضت‌های کارگری اروپا به کارگران و هدفهای ایشان خیانت کرده‌اند اکنون می‌خواهند نتایج همان تجربیات را با هند هم منطبق سازند. در صورتی که نمایانست که نهضت ملی هند يك نهضت کارگری یا پرولتاریائی نیست، بلکه همانطور که اسمش هم نشان می‌دهد يك نهضت بورژوائی است و هدف آنهم تغییر وضع و نظم موجود اجتماعی نمیباشد بلکه هدفش فعلاً تحصیل استقلال سیاسی است. ممکن است انتقاد شود که چنین هدفی بسیار محدود و غیر کافی است و اصولاً ناسیونالیسم دیگر دورانش بسر رسیده است و اکنون باید به تحولات اجتماعی بیشتر توجه شود. این حرف البته صحیح است اما اگر اساس نهضت کنونی را بپذیریم و ماهیت و هدف آنرا مورد توجه قرار دهیم دیگر نادرست و بی‌معنی خواهد بود که رهبران نهضت را از آنجهت که سعی ندارند مثلاً سیستم کنونی مالکیت یا سرمایه‌داری را واژگون سازند به خیانت نسبت به توده‌ها متهم سازیم. آنها هرگز مدعی چنین اقدامی نبوده‌اند و نیستند در کنگره بعضی اشخاص، که تعدادشان هم بسیار محدود است، هستند که میل دارند وضع کنونی مالکیت اراضی و سرمایه‌داری تغییر یابد، اما طبعاً آنها نمی‌توانند بنام کنگره حرف بزنند و تمایلات خود را بحساب نهضت کنگره بگذارند.

راست است که طبقات سرمایه‌دار (و نه زمینداران و تعلقه‌داران بزرگ) بعلت تحریم کالاهای انگلیسی و خارجی و تشویق از کالاها و محصولات وطنی از نهضت ملی سودفراران بردند. این نتیجه اجتناب ناپذیر بود زیرا هر نهضت ملی باید صنایع داخلی را مورد تشویق قرار دهد و کالاهای خارجی را تحریم کند. يك واقعیت دیگر هم اینست که صاحبان صنایع بافندگی بمبئی در موقعی که ما تحریم کالاها و منسوجات انگلیسی را تبلیغ می‌کردیم دسته

جمعی و پیشرمانه با صاحبان صنایع بافندگی «لانگاشایر» انگلستان پیمانی بستند که سود مشترکی برای ایشان بوجود آورد. اما از نظر کنگره این اقدام يك خیانت مسلم نسبت به هدف ملی بشمار میرفت و کنگره هرگز با این قبیل اقدامات موافقت نداشت و علناً بر این خیانتها داغ باطله میزد و آنرا نفی می کرد. در نتیجه همین امر هم بود که در موقعی که مادرزندانها بودیم نماینده صاحبان صنایع بمبئی در مجمع قانونگزاری هند به کنگره حمله میبرد و بعضی از عناصر آنرا «افراطی» می خواند. بدینقرار دیده میشود که در این مورد هم برخلاف ادعای کمونیستها کنگره با سرمایه داران متفق نبود و هرگز نمیخواست توده ها را در راه منافع آنها قربانی سازد.

نقشی که بسیاری از سرمایه داران هندی در چند سال اخیر بازی کرده اند حتی از نظر کنگره و ناسیونالیستها هم خشم آور بوده است. ممکن است سرمایه های کانادائی که بوسیله سرمایه داران هندی به بازار هند آورده شد برای يك عده معدود موقتاً سودهای کلان ایجاد کرده باشد اما این امر برای منافع صنایع ملی هند بطور کلی ضرر داشته است و صنایع هند را بیشتر در تحت اسارت سرمایه های انگلیسی قرار داده است. این کار بر ضرر توده های هند بوده است و مذاکرات آن در موقعی صورت گرفته است که مبارزات ما بشدت جریان داشت و هزاران نفر در زندانها بسر میبردند. هر يك از دو مینیونهای بریتانیا از انگلستان بهره نمی گیرند اما فقط هند است که حتی اغلب هدایائی هم به انگلستان تقدیم می دارد؛^۱ در طی سالهای اخیر بر اثر قاچاقهای متعدد از نظر مالی هم خساراتی بر هند وارد شده است و مقادیر زیادی طلا و نقره و سرمایه از هند بخارج رفته است.

اما در مورد زمینداران و تعلقه داران بزرگ هم باید توجه داشت که آنها در جریان کنفرانس میزگرد کاملاً در مقابل کنگره قرار گرفتند و در جریان نهضت نافرمانی عمومی خود را آشکارا در صف دولت و هوادار دولت معرفی کردند و در تجاوزات دولتی شرکت جستند. با کمک آنها بود که دولت در بسیاری از استانها مقررات خشن و تضيیقات شدید خود را بتصویب رساند. در شورای ایالتی ولایات متحده قسمت عمده زمینداران که عضو

۱ - در موقع بحران اقتصادی جهانی دولت انگلستان برای مواجهه با بحران با کشورهای مختلف امپراطوری وسیع خود و دو مینیونهای مختلف خود کنفرانسی ترتیب داد و موافقتنامه هایی بوجود آورد طبق آن کشور های عضو امپراطوری که امروز کشورهای مشترك المنافع بریتانیا نامیده میشوند، متعهد میشدند که حتی المقدور ارتباطات و مبادلات اقتصادی و بازرگانی را در میان خود استوارتر سازند و سرمایه های خود را در کشور های یکدیگر بکار اندازند. باین ترتیب بود که سرمایه داران هند با سرمایه داران بریتانیا و سایر کشورهای عضو امپراطوری هم پیمان و متحد میشدند و سرمایه های خارجی هم به هند راه می یافت که از مجموع این جریانات نهضت ملی و اقتصاد ملی هند ضرر میدید. مطالبه که در متن آمده است اشاره بهمین امر است - م.

شورای دولتی بودند بر ضد آزادی زندانیانی که بر اثر نهضت نافرمانی زندانی شده بودند رأی دادند و بنابراین برخلاف آنچه کمونیست‌ها میگویند کنگره نمی‌توانست و نمی‌تواند هوادار و متفق زمینداران بزرگ بوده باشد.

این ادعای کمونیست‌ها نیز که گاندی جی در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۳۰ ظاهراً بعلت فشار توده‌ها مجبور شده است نهضت و مبارزه عمومی را آغاز کند بکلی نادرست است. راست است که در آن ایام هیجانانگیز و تکان‌هایی در میان توده‌ها وجود داشت اما در هر دو مورد شخص گاندی جی بود که نهضت را تقویت کرد و به جلوراند. در ۱۹۲۱ او تقریباً به تنهایی کنگره را وادار ساخت که نهضت «عدم همکاری» را شروع کند. در سال ۱۹۳۰ نیز اگر او مقاومت می‌کرد و میل نمیداشت هیچ نوع اقدام مؤثر و مستقیمی صورت نمی‌گرفت.

بسیار تأسف‌آور است که اشخاصی با نظرهای شخصی انتقادات ابلهانه و نادرستی بعمل آورند که توجه را از مسائل واقعی منحرف سازد. کسی که گاندی جی را بفریب دادن مردم متهم سازد در واقع خود را رسوا می‌سازد زیرا او در میان میلیون‌ها نفوس مظهر حقیقت و درستی است و هر کس که او را بشناسد لااقل این موضوع را درک می‌کند که او با چه حرارت و اشتیاقی همواره خواستار راستی و حقیقت است.

کمونیست‌های هند همیشه با کارگران شهرهای بزرگ سروکار داشته‌اند. بهمین جهت تماس‌های ما را با مناطق روستائی درک نمی‌کنند. کارگران صنایع، با اهمیتی که اکنون دارند، و هر قدر هم این اهمیت در آینده افزایش یابد، فعلاً تا مدتها در برابر دهقانان در درجه دوم قرار می‌گیرند زیرا مهمترین موضوعی که اکنون هند با آن مواجه می‌باشد مسئله دهقانان است. از طرف دیگر اعضای فعال کنگره از میان دهقانان بیرون آمده‌اند و در روستاها در میان دهقانان پخش شده‌اند و فعالیت دارند. در وضع عادی هم کنگره باید فعلاً بکوشد برای متشکل ساختن دهقانان سازمان‌های وسیعی بوجود آورد و این امر را توسعه دهد. بدیهی است که دهقانان وقتی به هدف فوری خود رسیدند دیگر بندرت عناصر انقلابی خواهند ماند. بنابراین در آرزمان مسئله معمولی که در همه جای دنیا مطرح است در هندهم پیش خواهد آمد و شهرها در مقابل روستاها و کارگران صنعتی در مقابل دهقانان قرار خواهند گرفت و در آنوقت است که يك مرحله جدید از تحول اجتماعی هند فرا خواهد رسید.

برای من این امتیاز و توفیق وجود داشته است که با بسیاری از رهبران و عناصر فعال کنگره تماس نزدیک و همکاری داشته‌ام و نمی‌توانم تصور کنم که ممکن است مردان و زنانی بهتر و پاک‌تر از آنان هم وجود داشته باشند. با اینهمه درباره بعضی از مسائل اساسی و حیاتی با آنها اختلاف نظر داشته‌ام و اغلب از اینکه می‌دیدم آنها بعضی مسائل را که در

نظر من کاملاً روشن و نمایان بود تا یبدا یا درك نمی کنند کمی متعجب میشدم . بدیهی است درست نبود که توقع داشته باشم که همه کس در زمینه تمام اختلافات فکری و ایدئولوژی که میان ما وجود داشت تفاهم و هوش فوق العاده می نشان دهد . بخوبی متوجه بودم که مردم نمی توانند یکباره قیود فکری خود را بگسلند و دور اندازند.

در باره زندگی نظریات فلسفی گوناگونی وجود دارد و ما بدون آنکه خود احساس کنیم تدریجاً بسوی آنها کشیده میشویم و با آنها انس می گیریم بنا برین حمله بردن و سرزنش کردن کسانی که تمام نظریات ما را یکباره نمی پذیرند و از بعضی جهات در مقابل ما قرار میگیرند بیمورد و نادرست خواهد بود .

سوسیالیسم در باره زندگی و مسائل آن نظریه های خاصی دارد . این نظریات البته منطقی است . اما نظریات دیگری هم هست که بر اثر تأثیرات ارثی ، تربیت ، و نفوذهای نامرئی محیط های گذشته و کنونی ما بوجود آمده است . تنها زندگی است که با درس های تلخ خود ما را مجبور می سازد راههای جدیدی پیش بگیریم و بسوی افق های تازه برویم . زندگی عاقبت ما را ناچار میکند که هر قدر هم برایمان دشوار باشد ، طرز تفکر خود را تغییر دهیم . شاید ما می توانیم که به این تحول زندگی کمک بدهیم و شاید هم :

«در حالیکه از راهی میرویم که از مقدرات خود بگریزیم

«اغلب، با سرنوشت مقدر خویش مواجه میشویم.»^۱

مذهب چیست؟

آرامش یکنواخت و بی‌ثمر زندگی ما در زندان در اواسط سپتامبر ۱۹۳۱ ناگهان با خبری که مثل انفجار بمب‌اثر داشت درهم شکست. خبر رسید که گاندی جی تصمیم گرفته است برای اعتراض نسبت به تصمیم آقای رمزی ما کدونالد^۱ مبنی بر انتخابات جداگانه طبقه نجس‌ها^۲ در هند حتی تا سرحد مرگ روزه بگیرد. راستی که او برای تکان دادن مردم چه قدرت حیرت‌انگیزی داشت! بر اثر این خبر ناگهان افکار گوناگون بر مغز من هجوم آورد. امکانات مختلف و عواقب مختلف هر یک را بنظر می‌آوردم و همه آنها آرامش و تعادل درونی مرا بکلی درهم میریخت. مدت دو روز در تیرگی و ظلمت روحی مطلق بسر می‌بردم و هیچ راه چاره‌ئی برای خروج از بن‌بستهای فکری خود پیدا نمی‌کردم. از فکر اینسکه این تصمیم گاندی جی چه عواقبی بوجود خواهد آورد قلبم فشرده میشد. عواقب این امر برای شخص گاندی جی به تنهایی کافی بود که مرا منقلب سازد. گاهی با ناراحتی و اضطراب فکر می‌کردم که ممکن است او ببرد و دیگر هرگز او را نه بینم. در حدود یکسال پیش او را هنگامیکه بقصد حرکت به انگلستان و شرکت در کنفرانس میزگرد در بمبئی به کشتی

۱ - به حاشیه ۲ صفحه ۳۴۰ رجوع شود - م

۲ - بقراریکه قبلاً هم در حاشیه صفحه ۴۶۱ متذکر شدیم نجس‌ها يك طبقه از مردم هند بودند که از تمام طبقات دیگر پست‌تر شمرده میشدند و کسی با آنها تماس و آمیزش نداشت. گاندی با نهضت هر یجن خود برای از میان بردن این عدم تساوی و این جدائی طبقاتی اقدام کرد. از جمله بطوریکه در متن دیده میشود چون دولت بریتانیا که بر هند مسلط بود پیشنهاد کرده بود که در مواقع انتخابات نجس‌ها در انتخابات عمومی شرکت نکنند گاندی به مبارزه جدیدی پرداخت و برای مخالفت با این پیشنهاد روزه گرفت و همین موضوع است که در این فصل مورد بحث واقع شده است.

همچنین نجس‌ها حق ورود به معابد هندو را نداشتند و چندی بعد قانونی بعنوان آزادی ورود به معابد تهیه شد که هدف آن از میان بردن این محدودیت‌ها برای طبقه نجس‌ها بود و در فصول آینده کتاب به آن هم اشاره میشود - م

نشسته بود دیده بودم. آیا برای من همان منظره آخرین تصویر او باقی میماند ؟
 بعلاوه ناراحت بودم که يك موضوع کم اهمیت درجه دومی مثل موضوع انتخاباب
 را برای قربانی ساختن خود در راه آن انتخاب کرده است. آیا این اقدام او در نهضت ما برای
 تحصیل استقلال چه اثری میبخشید؟ آیا چنین اقدامی مسائل مهمتر و اساسی تر را لااقل موقتاً
 هم که میبود بعقب نمیراند و در درجه دوم اهمیت قرار نمیداد؟ آیا اگر روزه او به ثمر میرسد
 و به هدف فوری خود نایل میشد و طبقه نجس ها هم در انتخابات مشترکی شرکت میکردند
 ممکن نبود که مردم بر اثر عکس العملهای آن احساس کنند کار پایان رسیده و دیگر احتیاج
 به اقدام جدیدی نیست؟ آیا این عمل يك نوع شناسائی رسمی و قبول انتخابات جداگانه
 فرقه های مذهبی و طرح کلی پیشنهادات دولت نمیبود؟ آیا این طرز کار با روشهای «عدم
 همکاری» و «نافرمانی عمومی» سازگاری داشت؟ آیا بعد از آن همه فداکاریها و قربانیها
 چنین اقدامی به نهضت ما يك صورت حقیر و ناچیز و بی معنی نمی بخشید؟

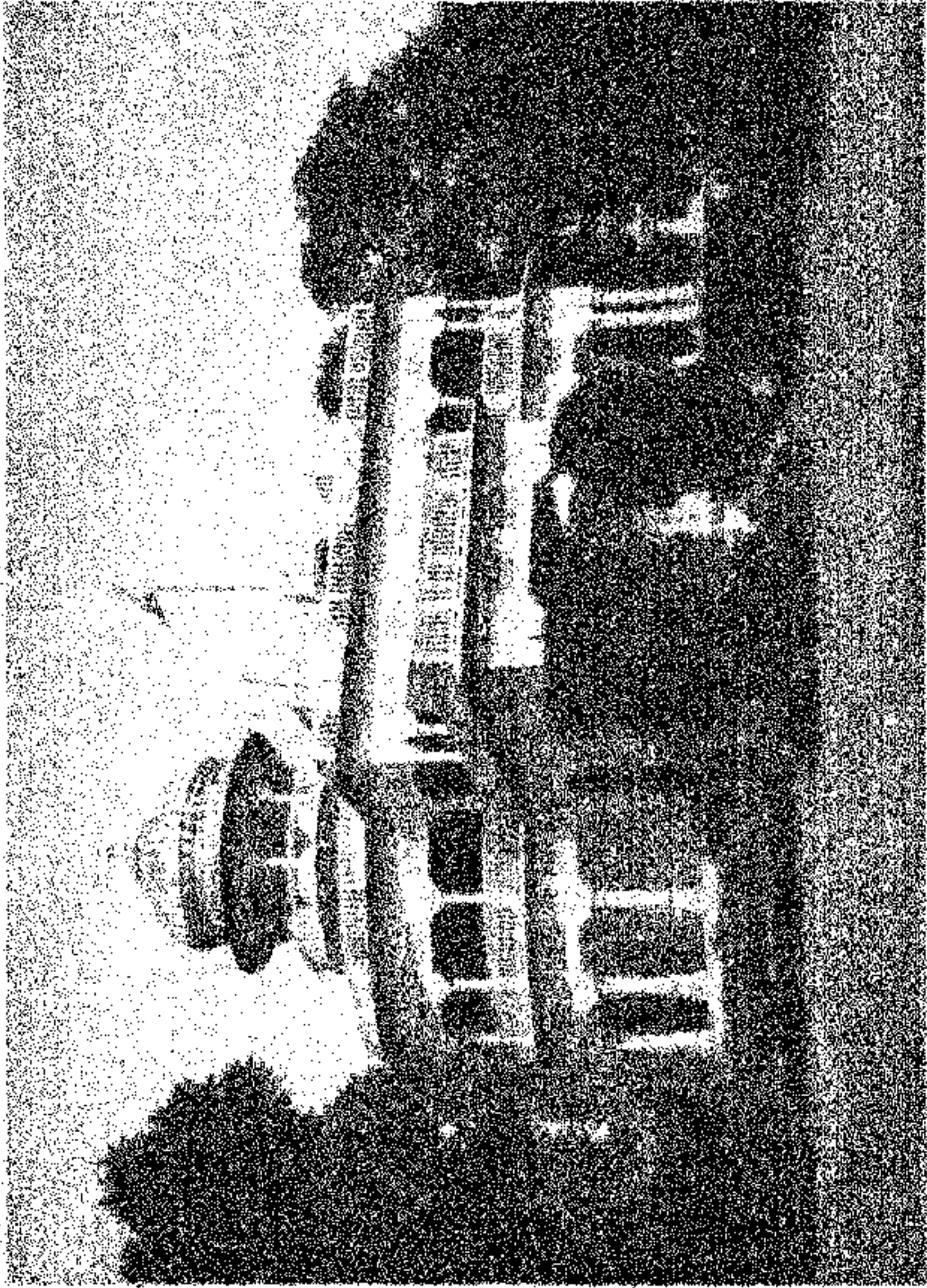
از اینکه گاندی جی در يك مسئله سیاسی روش مذهبی و احساساتی اتخاذ میکرد و
 در هر مورد نام خدا را بیان میکشید و دائماً به او اشاره میکرد بسیار ناراضی بودم. در
 هنگام اعلام روزه اش چنان نشان میداد که حتی تاریخ شروع روزه را هم خداوند تعیین
 کرده است. چه سرمشق نامناسب و ناگواری!

اگر «بابو»^۱ میرد! آیا وضع هند چه میشد؟ و جریانهای سیاسی چه صورتی پیدا
 میکرد؟ در برابر این سؤالات آینده در نظرم تیره و تار جلوه میکرد و این افکار قلبم را
 از ناامیدی درهم میفشرد.

بدینسان دائماً در فکر بودم. افکارم درهم و آشفته شده بود. عدم رضایت و ناامیدی
 اصولی من با علاقه ای که نسبت به شخص او داشتم و خود يك علت عمده ناراحتی من بود
 همه درهم می آمیخت. هیچ نمیدانستم چه باید کرد. بسیار تند و کم حوصله شده بودم. يك
 احساس بیزاری نسبت به همه چیز و همه کس و از همه بیشتر نسبت بخودم، در دلم بوجود
 آمده بود.

مجموعه این جریانهای يك وضع فوق العاده برایم پیش آورد و يك بحران شدید
 روحی مرا در خود گرفت که بالاخره در پایان آن آرامش بیشتری برایم فرا رسید و آینده
 در نظرم روشن شد. پس از تفکر و اندیشه زیاد پیش خود باین نتیجه رسیدم که «بابو» يك
 استعداد عجیب غریزی دارد که در لحظات حساس به اقدام میپردازد و شاید این عمل او
 هم هر چند در نظرم بکلی نادرست مینماید - بنتایج بزرگی منتهی شود که نه فقط در

۱. بابو (Bapu) بمعنی پدر است و لقب دوستانه ایست که به بعضی اشخاص داده میشود و از جمله درباره گاندی



مخزنه و مدرسه شهر دوله آباد که بهمان مقدم گردید و بنام مساجد استقلال نامیده شد.
- در اوج بهاولان -

مورد هدف کوچک و محدودی که برای آن تعیین شده بود بلکه در زمینه وسیع تمام مبارزه ملی مؤثر واقع شود. حتی اگر «باپو» میمرد باز هم مبارزه بخاطر استقلال ادامه مییافت. بنابراین هرچه پیش می آمد و در هر حال وظیفه ما این بود که خود را به بهترین صورتی برای مقابله با حوادث آماده سازیم.

وقتی که توانستم با این حسابها خود را، حتی برای تصور مرگ گاندی جی هم بدون آن که مضطرب شوم، حاضر سازم آرامش خود را باز یافتم و احساس کردم که آماده ام با تمام دنیا و با هرچه پیش آید مواجه گردم.

در آن موقع خبر هیجانانگیز عظیمی که در سراسر کشور بوجود آمده بود فرا رسید. يك شور تازه و بیسابقه و کم نظیر تمام جامعه «هندو» را به حرکت آورده بود. گویی موضوع جدائی طبقه نجسها داشت از میان میرفت. با خود فکر میکردم که این مرد ضعیف الجثه و نحیفی که در کنج زندان «یراودا» نشسته است چه ساحر چیره دستی است! و چگونه میتواند تارهای حساسی را پیدا کند که قلوب تمام مردم را مرتعش سازد و بحرکت آورد!

در آن روزها يك تلگراف از او برآید رسید. از موقع محکومیت و زندانی شدن اخیرم نخستین بار بود که خبر مستقیمی از او دریافت میداشتم و برایم بسیار لذت بخش بود که پس از مدتی در از با او ارتباط پیدا میکردم. در تلگراف خود میگفت:

«در تمام این روزهای پر رنج و درد همواره در برابر نظرم بوده اید. بسیار مشتاقم عقیده و نظر شما را بدانم. میدانید که تا چه اندازه برای عقیده شما ارزش قائلم. «این دو» و بچه های «ساروپ»^۱ را دیدم. «این دو» خوشحال و سالم بنظر میرسید و کمی چاق شده است. حال خوب است. تلگرافی جواب بدهید. با سلامهای دوستانه.»

بسیار تعجب آور و در عین حال برای او بسیار طبیعی بود که او در میان رنجهای توانفرسای روزه و در میان تمام گرفتاریهای بیشمار خود باز هم در فکر آن بود که از ملاقات دخترم و خواهرزاده هایم مرا مطلع سازد و حتی متذکر شود که ایندیرا کمی هم چاق شده است! (در آن موقع خواهرم هم در زندان بود و همه این بچه ها در «پونه»^۲ به مدرسه میرفتند). او این جزئیات کوچک زندگی را که در واقع بسیار هم پر معنی و مهم است هرگز فراموش نمیکرد.

تقریباً در همان موقع خبر رسید که بر سر مسئله انتخابات توافقی حاصل شده است.

۱- این دو منظور ایندیرا دختر نهروست و بچه های ساروپ هم خواهرزاده های نهروستند - م.

۲- گاندی جی هم در زندان «یراودا» در «پونه» زندانی بود - م.

رئیس زندان من موافقت کرد که به تلگراف گاندی جی جواب بدهم و من هم این تلگراف را برایش فرستادم :

«تلگراف شما و خبر کوتاهی دربارهٔ حصول توافق بمن رسید و مرا تسکین داد و مسرور ساخت. نخستین اخبار دربارهٔ تصمیم و روزه شما برایم رنج روحی و ناراحتی و ابهام بوجود آورد. اما عاقبت خوشبینی پیروز شد و دوباره آرامش روحی خود را بازیافتیم. هیچ فداکاری برای از میان بردن سدها و جدائیهای طبقاتی زیاد نیست. تا وقتی که پائین ترین طبقات آزاد نشوند آزادی وجود نخواهد داشت. امامیترسم که هدفهای دیگر هدف بزرگ اصلی ما را به تاریکی بیندازد. قادر نیستم که از نظر مذهبی در این موضوع قضاوت کنم. میترسم روشهای شما مورد سوء استفاده دیگران واقع شود. اما چگونه میتوانم يك ساحرچیره دست را راهنمایی کنم. با سلامهای دوستانه.»

شخصیت‌های گوناگونی که در پونه جمع شده بودند میان خود موافقت‌نامه‌ئی دربارهٔ انتخابات امضا کردند و نخست‌وزیر بریتانیا هم با سرعت و عجلهٔ بیسابقه‌ئی آنرا پذیرفت و اعلامیهٔ سابقش را در بارهٔ انتخابات جداگانهٔ نجس‌ها تغییر داد و روزهٔ گاندی جی هم پایان رسید. من معمولاً يك چنین موافقت‌نامه‌ها و توافقهائی را هرگز دوست نداشتم اما این بار از موافقت‌نامهٔ پونه صرف‌نظر از محتویاتش استقبال می‌کردم و خوشوقت بودم.

باین ترتیب پس از چند روز هیجانانگیز موقتی که برایم پیش آمده بود پایان یافت و باز بهمان زندگی یکنواخت و بی‌هودهٔ زندان باز گشتیم. اخباری دربارهٔ نهضت «هریجن»^۱ و فعالیت‌هایی که گاندی جی از زندان بعمل می‌آورد بما می‌رسید و من از این جریانها خیلی راضی و خوشوقت نبودم. بدون تردید نهضت وسیعی که برای از میان بردن فاصلهٔ طبقاتی نجس‌ها با دیگران و آمیزش مردم با طبقات بیچارهٔ پائین توسعه می‌پذیرفت بیشتر بخاطر ذوق و هیجانی بود که گاندی جی بوجود آورده بود تا بعلت موافقت‌نامه‌ئی که در پونه منعقد گشت.

این نهضت بخودی خود موضوع جالب و خوشایندی بود اما خوب پیدا بود که در آنموقع نهضت سیاسی نافرمانی عمومی از این جریان ضرر میدید و به عقب میرفت. توجه سراسر کشور بموضوع جدیدی معطوف شده بود و بسیاری از فعالین کنگره اکنون کوشش خود را در اینراه مصروف میداشتند؛ احتمالاً اغلب این اشخاص میخواستند بهانه‌ئی برای يك فعالیت سالم‌تر بدست آورند که برای ایشان خطر رفتن به زندان و تحمل ضربات لاتی و ضبط اموال را در بر نداشته باشد. این امر کاملاً طبیعی بود و نمیشد از هزارها نفر

فعالین کنگره توقع داشت که دائماً رنجهای طاقت فرسا و ناملایمات زندانها و از میان رفتن کانونهای خانوادگیشان را تحمل کنند. اما در عین حال تماشای سقوط و انحطاط تدریجی نهضت بزرگمان هم ملال انگیز و یأس آور بود. با اینهمه نافرمانی عمومی هنوز همچنان ادامه داشت و گاه بگاه تظاهرات وسیع و پر دامنه‌ئی از قبیل آنچه در ماههای مارس و آوریل ۱۹۳۳ در کلکته روی داد پیش می‌آمد. گاندی جی در زندان بر او دا بود اما باو اجازه داده بودند که با اشخاص ملاقات کند و دربارهٔ نهضت هر چن تعلیماتی بآنها بدهد بطوریکه این وضع اثر زندانی بودنش را از میان میبرد. مجموع این جریانات برای من یأس انگیز و ناراحت کننده بود.

چند ماه بعد در اول ماه مه ۱۹۳۳ گاندی جی برای دومین بار یک روزه سه هفته‌ئی را آغاز کرد. باز هم نخستین خبر این روزه مرا تکان داد و ناراحت ساخت اما بزودی آن را بعنوان یک موضوع اجتناب ناپذیر پذیرفتم و سعی کردم خود را با آن سازش دهم. در واقع این بار مقداری از ناراحتی من هم از این بود که میدیدم در حالیکه در این باره تصمیم گرفته و قصد خود را با اطلاع عموم رسانده است عده‌ئی میکوشند او را وادار سازند که از روزه خود صرف نظر کند و عقیدهٔ خود را تغییر دهد. بدیهی است که روزهٔ مزبور در نظر من کاری بيمورد و غیر قابل توجیه بود و اگر قبل از اتخاذ تصمیم با من مشورت شده بود شدیداً با آن مخالفت میکردم اما از آنجا که برای قولهای گاندی جی ارزش زیادی قائل بودم عقیده داشتم که نباید او را وادار سازند از قول خود باز گردد آنهم در موضوعی که در نظر خودش بسیار پراهمیت بود. بدینقرارد در آن حالت ناراضائی و ناراحتی که داشتم نسبت به او خشمگین و افسرده بودم.

چند روز پیش از شروع این روزه‌اش نامه‌ئی برایم فرستاد که کاملاً بسبک مخصوص خودش بود و مرا بسیار منقلب ساخت. چون از من خواسته بود که برایش جواب بنویسم تلگراف زیر را برایش فرستادم:

«نامهٔ شما رسید. دربارهٔ چیزی که نمیفهمم چه میتوانم بگویم. احساس میکنم در سرزمین نا آشنائی گم شده‌ام که در آن شما تنها نشانهٔ آشنا هستید. سعی میکنم در میان تاریکیها راه خود را پیدا کنم اما گاهی پایم می‌لغزد. در هر حال و هر چه پیش آید فکر و علاقهٔ من با شما خواهد بود.»

در میان دو احساس متضاد گیر کرده بودم از طرفی با اقدام گاندی جی موافق نبودم و از طرف دیگر نمیخواستم در آن موقع که عملی را در پیش داشت او را بر نجانم و آزرده سازم. در عین حال حس میکردم که این تلگراف من مایهٔ دلگرمی او نخواهد شد. فکر میکردم در این موقع که در آستانهٔ تلاش عظیمی قرار گرفته است که ممکن است بمرگش

منتهی شود باید هر قدر میتوانستم به او دلگرمی میدادم. در اینموقع حساس چیزهای کوچکی ممکن است تأثیرات روحی فراوانی ایجاد کند او باید اعصابش را قوی نگاه میداشت تا بتواند از این روزه سالم بجهت وزنده بماند. همچنین احساس میکردم که ما باید هرچه را پیش آید حتی مرگ او را متأسفانه با قدرت قلب تحمل کنیم و خود را برای مواجهه با هر پیش آمدی آماده نگهداریم. باین جهت تلگراف دیگری برایش فرستادم:

«اکنون که کار بزرگتان را شروع کرده اید می خواهم یکبار دیگر درودها و علاقمندی خود را برایتان بفرستم و بشما اطمینان بدهم که حالا با روشنی بیشتری احساس می کنم که هر چه پیش آید خیر خواهد بود و در هر صورت شما پیروز خواهید شد.»

گانندی جی از این روزه هم سالم جست وزنده ماند. در همان نخستین روز شروع روزه اش او را از زندان آزاد ساختند و بنا بر توصیه و راهنمایی او نافرمانی عمومی هم موقتاً برای مدت شش هفته ملغی گردید.

یکبار دیگر در برابر عکس العمل پرهیجانی که در دوران روزه او در سراسر کشور پیدا شده بود قرار گرفته بودم و باز هم بیش از پیش از خود میپرسیدم که آیا این روش و این طرز رفتار در امور سیاسی صحیح است؟ این اقدام او صورت یک عمل کاملاً مذهبی را داشت که روشن بینی و منطق صحیح یک ذره هم نمیتوانست با آن موافقت داشته باشد.

تمام یا تقریباً تمام هند به گانندی جی با چشم مذهبی مینگریست و او را «مهاتما»^۱ میشمرد و انتظار داشت که معجزات بیایی از او بظهور رسد. موضوع جدائی از نجسها پایان پذیرد، «سواراج» بدست آید و همه چیز بوسیله او حل شود. در نتیجه خود هندکار مهم و باارزشی نسکرد!

گانندی جی دیگران را بتفکر و امیدداشت. او فقط دربارهٔ باکی روح و فداکاری اصرار میورزید. احساس میکردم که باوجود تمام علائق شدید احساساتی و محبت فراوان قلبی که نسبت باو داشتم از نظر فکری روز بروز از او دورتر میشوم. در فعالیت های سیاسی تقریباً همیشه یکنوع غریزه اشتباه ناپذیر او را رهبری میکرد. شامهٔ حساسی برای اقدام و عمل داشت. اما آیا این راه مذهبی و معتقدانه برای پرورش و هدایت یک ملت شایسته و مفید بود؟ ممکن بود برای مدتی کوتاه از این وسیله استفاده شود اما آیا برای یک دوران دراز و ممتد هم این طرز اقدام میتوانست صحیح باشد؟

بعلاوه نمیتوانستم بفهمم که او چگونه میتوانست نظم موجود اجتماعی را که بر اساس خشونت و تصادم و اجبار بنا شده است بپذیرد. در هر صورت بنظر میرسد که او

بخوبی میتوانست آنرا تحمل کند. در درون روحم کشمکش و نبرد شدیدی وجود داشت. تمایلات و احساسات متضاد در روحم بمقابله میپرداختند. خوب میدانستم که وقتی از پناهگاه اجباری زندان بیرون بروم چه ناملایمات و ناگواریهایی در برابرم قرار خواهد داشت. احساس میکردم که تنها و ناتوان هستم. هند، که تمام علاقه‌ام را باو بسته بودم و بخاطرش رنجها برده‌ام در برابرم بصورت يك سرزمین بیگانه و نا آشنا جلوه می کرد. آیا من چه گناه داشتم که نمیتوانستم طرز فکر و روحیات هموطنانم را برای خود بپذیرم؟ حتی احساس میکردم که در میان من و نزدیکترین همکارانم يك دیوار نامرئی وجود دارد که ما را ازهم جدا میسازد. درحالیکه از ناتوانی خود برای ازمیانی برداشتن این دیوارها افسرده بودم و رنج میبردیم همچون حلزونی در درون صدف خود فرو می‌رفتیم. بنظرم میرسید که دنیای کهنه و متروکی آنها را درخود فرو گرفته است، دنیای کهنه‌ئی از عقاید مرده و تصورات و تمنیات متروک. دنیای نوین هم هنوز از ما خیلی دور بود.

« سرگردان، میان دو جهان، که یکی در حال مرگ است

« و دیگری هنوز نمیتواند زائیده شود

« و جایی ندارد که سر خود را بر آن نهد. »

هند پیش از هر چیز يك کشور مذهبی بنظر میرسد. هندوها، مسلمانها، سیک‌ها و پیروان سایر مذاهب همه از اعتقادات مذهبی خود مغرورند و در حالیکه متقابلاً بر سر یکدیگر میکوبند خود را در راه آنچه بنظرشان تنها حقیقت مطلق است فدا میکنند. مجموعه آنچه بنام مذهب نامیده میشود، یاد هر صورت آنچه بنام مذهب موجود است و رواج دارد، چه در هند و چه در جاهای دیگر، همیشه مرا بیزار و منزجر ساخته است و همواره آنرا محکوم شمرده‌ام و خواسته‌ام همه آنها را جارو کنم و دور بریزم. مذهب تقریباً همیشه صورت اعتقادات کور کورانه و ارتجاعی، تمایلات خشک و قالبی، تقدس‌های بی عمق و بیفایده، خرافات و استعمار مردم، و دفاع از منافع مستقر طبقات متمتع را داشته است. در عین حال خوب میدانستم که در مذهب يك چیز دیگر هم هست که به احتیاجات درونی و تمنیات عمیق طبع آدمی پاسخ میگوید و او را راضی میسازد. بطوریکه در تاریخ می بینیم مذهب در روزگارهای گذشته تأثیر و نفوذ عمیقی در روح مردم داشته است. آیا چه چیز دیگری میتواند تا این اندازه در توده‌ها مؤثر واقع شود و بآنهمه مردم ستمکش و مصیبت دیده آرامش و تسکین ببخشد؟ آیا چه چیز سبب میشده است که مردم در پناه مذهب اینهمه آرامش و تسکین احساس کنند؟ آیا این آرامش و تسکین بخاطر اعتقاد کور کورانه و بی چون و چرا بوجود میآید؟ وقتی که شخص بجیزی اعتقاد کور کورانه و مسلمی بست طبعاً تردید و تزلزل در خاطرش از میان میرود و سکون و ثباتی پیدا میکند. آیا

آرامشی هم که در پیروان مذاهب دیده میشود از همین نوع است؟ آیا این همان آرامشی است که يك مرد گمشده و سرگردان در دریا، وقتی که به يك بندر مطمئن میرسد و خود را از خطرات طوفانها در امان می بیند، در درون خود احساس میکند؟ یا اینکه آیا در مذهب چیز دیگری هم که بیش از اینهاست وجود دارد؟ بنظر میرسید که در بعضی موارد در مذهب يك نیروی بیشتر هم وجود داشته است.

اما مذهب، در گذشته هر چه و هر طور بوده است، در هر حال با صورتی که امروز دارد در بسیاری موارد جز يك قالب تهی و خالی از حقیقت چیزی نیست. آقای «ج. ک. چسترتون» مذهب را (البته نه مذهب خودش بلکه مذاهب دیگر را!) به يك «فسیل»^۱ تشبیه میکند که فقط شكل يك حیوان یا يك جانور عهدهای باستانی را حفظ میکند در حالیکه مایه اصلی وجود آنها از دست رفته است و بجای آن يك مایه بکلی بیگانه و تازه قرار گرفته است. بطوری که حتی اگر يك چیز با ارزش هم از آن باقی مانده باشد با مواد بیفایده و نامناسب دیگر احاطه شده است.

در واقع این تحول و تغییر شکل، هم برای مذاهب شرقی، و هم برای مذاهب غربی روی داده است. شاید «مذهب انگلستان»^۲ نمایانترین نمونه مذهبی است که در معنی واقعی کلمه بهیچوجه مذهب نیست. این حرف تا اندازهئی درباره تمام مذاهب پروتستان صادق است اما در مذهب انگلستان از همه بیشتر محسوس است زیرا در آنجا مذهب از مدتها پیش بصورت يك اداره سیاسی دولت درآمده است.^۳

۱- فسیل در اصطلاح جانورشناسی و زمین شناسی به بقایای حیواناتی گفته میشود که در طی صدها هزار سال

روح خود را از دست داده اند و جزو سنگها شده اند و فقط نقشی از آنها بصورت سنگ خشك باقی مانده است - م

۲- مذهب انگلستان - يك نوع مذهب مسیحی مخصوص است که نوعی پروتستان میباشد. این مذهب بوسیله هانری هشتم پادشاه انگلستان در نیمه اول قرن شانزدهم بوجود آمد بدین ترتیب که چون هانری هشتم میخواست زن خود را طلاق دهد و بازن جدیدی ازدواج کند و مقررات مذهب مسیحی کاتولیک و شخص پاپ با آن موافقت نداشتند او مذهب انگلستان را يك مذهب جداگانه اعلام کرد. مسیحیان انگلستان دیگر پیرو پاپ نیستند و اسقف بزرگ کلیسای کاتربروری رئیس مذهب انگلستان شمرده میشود که با دولت دربار انگلستان پیوند نزدیک دارد - م

۳- (پادداشت مؤلف) - در هند مذهب انگلیس تقریباً از دولت جدائی ناپذیر بوده است. کشیشان و صومعه -

داران که بطور رسمی حقوق دریافت میداشتند. (البته خارج از بودجه رسمی دولت هند و از محل اعتبارات کلیسا) مانند مأمورین عالیرتبه دولت انگلستان مظاهر نیروی استعماری و امپریالیستی بریتانیا هستند. کلیسا و مذهب انگلیس در سیاست هند رویه مرفقه يك نیروی محافظه کار و ارنجاعی بوده است و همیشه با هر نوع عمل اصلاحی و متقابل مخالفت داشته است. اعضاء هیئت مذهب و صومعه در هند دولت و مذهب گنجانده اند. انالاه

بسیاری از هواداران این مذهب بدون تردید دارای سجایای اخلاقی و صفات عالی هستند اما بسیار نمایانست که چگونه این مذهب بمنظورهای امپریالیسم بریتانیا خدمت کرده است و سرمایه‌داری و استعمار را در زیر پوششی از اخلاق مسیحی پنهان ساخته است. مذهب انگلیس همواره کوشیده است سیاست تجاوز کارانه و غارتگرانه بریتانیا را در آسیا و آفریقا با مفاهیم و مقاصد عالی اخلاقی توجیه کند و چنین وانمود سازد که در هر مورد و در هر اقدام همیشه حق با انگلیسیها بوده است. نمیدانم که آیا مذهب انگلیس سبب شده است که چنین روحیه تجاوز کارانه‌ی در انگلیسیها بوجود آید یا اینکه خود ایر مذهب مخلوق این خصوصیت اخلاقی انگلیسیها میباشد.

بعضی کشورهای دیگر قاره اروپا و آمریکا که موقعیت ممتاز انگلیسیها را ندارند اغلب آنها را به تزویر و ریا متهم میسازند و ایشانرا «انگلیسیهای ریاکار» مینامند. ام احتمال دارد که این اتهامات نتیجه حسادت نسبت بموقعیتها و موقعیت ممتاز انگلستان باشد. این کشورها خودشان هم در واقع کشورهای استعماری میباشند که چون موقعیت ممتاز انگلستان را ندارند بآن کشور حمله میبرند و از انگلیسیها عیب جوئی می کنند در صورتیکه بدیهی است کشورهای که خودشان هم استعماری هستند نمیتوانند انگلستان را از این جهت مورد انتقاد و حمله قرار دهند، زیرا عملاً رفتار و کردار آنها هم مشکوک است

هستند و هرگز نمیخواهند خود را بدردرس بیندازند و بفهمند که هند چه بوده و چه هست. آنها بیشتر علاقمند بودند که گناهان و ضعفهای مردم غیر مسیحی را که همه را کافر میشمردند بزرگ کنند و نمایان سازند البته در میان آن استثناهای فراوان هم وجود دارد. مثلاً هند کمتر درست خیرخواهی به نیکوی «چارلی آندربور» داشته است که مجید و مهربانی و روح فداکاری او همه را مجذوب میسازد. در جمعیت مذهبی مسیحی «کریستاسواسانک» در پونه هم بعضی انگلیسیان نیکوکار هستند که عقاید مذهبی شان آنها را به شناختن و خدمتگزاری مردم رنه به آفائی کردن برآ، کشانده است و با تمام نیروی صمیمیت و فداکاری خود به خدمت مردم هند پرداخته اند. بسیاری از نمایندگان مذهب کلیسای انگلیس هم هستند که خاطرۀ آنها برای مردم هند عزیز مانده است.

اسقف اعظم کاتربوری در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۴ در مجلس لردان به مقدمۀ طرح اصلاحات «مونتاک-چلمسفور» برای هند که در سال ۱۹۱۹ تهیه شده بود اشاره کرد و گفت «گاهی فکر میکنم که این اعلامیه بزرگ تا اندازهائی ز تهیه شده است و تصور میکنم که آن پیشنهادات یکی از دهش های کریمانه و عجولانه بعد از جنگ بوده است. هدفهای موعود آن نمیتوانست تحقق پذیرد». بسیار شایان توجه است که رئیس مذهب انگلیس درباره سیاست و نظری نالین اندازه معافانه کارانه دارد. يك قدم اصلاحی كوچك كه افكار عمومی هند هم بهیچوجه آنرا کافی نمیشم و بهمین جهت در مقابل آن به صورت نهضت عدم همکاری بمقاومت پرداخت، در نظر اسقف اعظم بریتانیا «يك ده کریمانه و عجولانه» جلوه میکند. طبعاً این طرز فکر جناب اسقف اعظم برای طبقۀ حاکمه انگلیس بسیار رضایت بخش است و بدون تردید خیلی مغرور و راضی هم بودماند که میدیدند تا این اندازه سخاوتمند هستند که گاهی به دهش ها عجولانه هم میپردازند!

بیک نکته دیگر در مورد انگلیسیها ذخایر فوق العاده نیروی ایشانست. ملل استعماری دیگر هر قدر هم مزور و حيله گر باشند ظاهراً نمیتوانند مثل انگلیسیها عمل کنند. انگلیسیها بارها قدرت فوق العاده انطباق خود را نشان داده اند. چنین بنظر میرسد که مذهب مخصوصی که بریتانیا برای خود برگزیده است در بوجود آمدن این قدرت مؤثر بوده است و آنها را طوری بار آورده است که همیشه مقررات اخلاقی را بامنافع مخصوص خود منطبق میسازند و با اقدامات تجاوز آمیز خود شکل اخلاقی میدهند. ملل دیگری هم هستند که زشتی اقداماتشان خیلی بیش از انگلیسیها بوده است ولی هرگز نتوانسته اند اعمال خود را مثل آنها، شایستگی و نیکوکاری وانمود سازند. شاید برای همه ما آسان باشد که خاشاک کوچکی را در چشم دیگران به بینیم اما تیر درشتی را در چشم خود نادیده بگیریم. اما در هر حال این صفت هم در انگلیسیها بسیار نمایان است و آنها از این حیث نیز در منتهای کمال هستند.

آئین پروتستان کوشیده است خود را با اصطلاح با شرایط جدید منطبق سازد و میخواهد هم در این دنیا و هم در آن دنیا بهترین چیزها را به پیروان خود بدهد. البته تا آنجا که مربوط باین دنیاست کاملاً هم موفق شده است. اما اگر از نظر خود مذهب، حتی مذاهب عادی و مرسوم هم قضاوت شود آئین پروتستان نتوانسته است این هر دو منظور را با هم محفوظ نگاهدارد و در نتیجه دچار سقوط گردیده است. در آئین پروتستان جنبه های احساساتی و تمایلات سودجویی و بازرگانی و سرمایه داری بر اعتقادات واقعی مذهبی غلبه دارد.

مذهب کاتولیکی از آنجهت که بمسند قدیمی خود در واتیکان چسبیده است از این سر نوشت دور و محفوظ مانده است و تا وقتیکه سن آن مسند باقی بماند همچنان محفوظ خواهد ماند. چنین بنظر میرسد که مذهب کاتولیک امروز در غرب تنها مذهب موجود بمعنی واقعی کلمه باشد... یکی از دوستان کاتولیکم مقادیر زیادی کتاب درباره آئین کاتولیکی و تألیفات پاپها برآیم بزنندگان فرستاد که آنها را با علاقه فراوان خواندم و از مطالعه آنها

۱ - (یادداشت مؤلف) اخیراً موردی پیش آمد که روشن ساخت چگونه کلیسای انگلیس در هند نفوذ سیاسی دارد. مسیحیان ولایات متحد در ۷ نوامبر ۱۹۳۴ یک کنفرانس ابالتی در شهر کانپور ترتیب دادند و رئیس کمیته پذیرش آن آقای « ای . د . داوید » گفت « ما که مسیحی هستیم طبعاً وظیفه داریم که نسبت به پادشاه انگلستان وفادار باشیم زیرا اومداف مذهب و اعتقاد ماست ». این مطلب بشکل نمایانی نشان میدهد که مذهب انگلیس چگونه در هند از امپریالیسم بریتانیا حمایت میکند. آقای داوید بعداً هم بانعام نظریات کهنه ترین عناصر محافظه کار انگلیس درباره استفاده از پلیس مخفی و پلیس علنی و تمام پیشنهاداتی که درباره تضيقات و محدودیتها در هند بعمل آمده است، بعنوان جلو گیری از خطرانی که متوجه مسیحیان هند میباشد موافقت کرده است.